بسم الله الرحمن الرحیم

## اشكالى دیگر

 ومنها أن الواجب إن کان نفس الکون فى الأعیان أعنى الوجود المطلق لزم الواجب، ضروره أن وجود «جوهر غیر وجود العرض و إن کان هو الکون مع قید تجرد لزم ترکب الواجب من الوجود و التجرد مع أنه عدمى لا یصلح أن یکون جزءًا للواجب‌[[1]](#footnote-1)

 اشكال دیگر و دلیل دیگر بر غیریت ماهیت واجب الوجود از نفس وجودواجب عبارت است از معیت واجب الوجود با تعینات خارجى، این مسأله بسیار دقیقى است. و به واسطه دقت در همین جا، اشتباه و خلطى براى این آقایان پیش آمده. موجب شده است كه مقرّرین و محشّیین بر این مسأله، مطالبى را مطرح كنند به نظر مى‌رسد كه جاى تأمّل داشته باشد.

 مدار بحث بر سر این است كه: شكى نیست وجودى كه در اعیان خارج است، وجود اضافى به اضافه اشراقیه و افاضه از ناحیه مبدء اول است. و این وجود زائد بر ماهیت و این زیادى موجب غیریت او با ماهیت است در اكوان، تعینات و تقرّرات خا رجى است. و چون مفهوم وجود و اشتراك معنوى، قابل صدق بر جمیع مراتب وجود است. بناء على هذا یا ما باید قائل به اشتراك معنوى وجود بشویم بر همه مراتب، با حفظ اختلاف ما هوى مراتب، حتى مرتبه وجود مطلق؛ یا اینكه باید قائل به اشتراك معنوى وجود بشویم با عینیت وجود واجب الوجود با بقیه مراتب، كه محالیت مترتّب بر این مسأله است و تعدّد واجب است و شكى نیست كه اطلاق وجود مطلق بر ذات واجب الوجود است در مقابل مطلق الوجود.

 یك وقت صحبت از مطلق الوجود است، كه همان فیض منبسط است، كه جنبه ظلّى و سعى دارد نسبت به همه تعینّات خارج. حتى مرتبه احدیت و مرتبه وجود مطلق. افرادى كه قائل به مراتب و مرتبه هستند، قائل به وجود مطلق در مرتبه ذات و در مرتبه واجب الوجود هستند و قائل به مطلق الوجود در مرتبه فیض منبسط هستند.

 مسأله‌اى كه در اینجا هست، اینكه یك وقت ما مفهوم وجود را در نظر مى‌گیریم، این مفهوم وجود از باب اشتراك معنوى قابل صدق بر جمیع مراتب ـ هم مرتبه واجب الوجود و هم مرتبه مطلق وجود كه جمیع تعینّات است ـ خواهد بود. خوب این یك مفهومى از مفاهیم است كه ظرفش در ذهن است و مدرك عقل است و وجود خارجى نداردیا اینكه ـ همانطورى كه ایشان مى‌فرمایند ـ منظورِ از وجود، حصّه‌اى از این مفهوم مشترك است، كه از حصّه تعبیر مى‌آورند به آن مفهوم كلى با اضافه به یك قیدى به نحوى كه تقید و اضافه قید است و آن مضاف‌الیه خارج از آن مضاف و بدون لحاظ مضاف‌الیه در نظر گرفته مى‌شود. همانطور كه مرحوم حاجى مى‌فرماید: «تقیدٌ جزءٌ و قیدٌ خارجىٌ».

 فرض كنید كه ما مى‌گوئیم: گندم، این مفهوم گندم به عنوان، مشترك معنوى در همه انواع صادق است، این همان كلى طبیعى است. ماهیت مبهمه و طبیعت مبهمه است. یك وقتى این گندم را به یك محدوده خاصى منتسب مى‌كنیم فرض كنید كه گندم قزوین، گندم همدان، گندم شیراز، گندم تهران، این گندم كه در اینجا به عنوان حصّه مورد لحاظ قرار گرفته است، از آن كلى طبیعى دست بر نداشته، همان كلى طبیعى است كه فقط جنبه خصوصیتى پیدا كرده است. ولى جزئى نشده است. در خارج تعین پیدا نكرده است، و آن وجود خارجى در اینجا لحاظ نشده است. باز همان كلى طبیعى است ولى مشخص است، در اینجا صنفى از اصناف مورد لحاظ قرار گرفته است.

 باز منظور ما در این بحث، این نیست. آنچه كه منظور ما است كه واجب عین كون در اعیان است، این است كه واجب به وجود مطلق خودش نه به مطلق الوجود عین اعیان خارجى باشد. راجع به اینكه آیا مطلق الوجود، عین اعیان خارجى است یا نه؟ شكّى در این مطلب نیست كه بحثى كه راجع به مطلق الوجود برگشتش به لحاظ وجود است در همه مراتب است. مستشكل اینقدر جاهل نیست كه بیاید و یك معنایى را كه اختصاص به مقام احدیت دارد، بخواهد در خارج سرایت بدهد،

 اگر مسأله، مسأله مطلق وجود باشد، این جاى اشكال پیش نمى‌آید، چون مطلق وجود عبارت است از یك وجودى كه همه مراتب را در برمى‌گیرد، هم مرتبه احدیت، هم مرتبه واحدیت، هم مرتبه معرّاى از ماهیت، و هم مرتبه خلط با ماهیت. مطلق الوجود شامل همه مراتب مى‌شود همانطورى كه مفهوم مشترك شامل شده است، مفهوم مشترك، عبارت است از یك مفهوم كلى كه قابل صدق بر همه مراتب وجودى هست بدون اینكه اشكالى پیش بیاید. هم بر واجب متعال وجود اطلاق مى‌شود، هم بر همه تعینّات وجود اطلاق مى‌شود، اشكالى هم پیش نمى‌آید.

 حصّه هم همین طور است. اگر ما اطلاق وجود را بر واجب الوجود به اعتبار حصّه‌ایى از آن كلى بدانیم باز در اینجا اشكالى به وجود نمى‌آید. حصه كلى عبارت است از همان مفهوم مشترك كه اضافه به یك امرى شده است، یك وقت ما مى‌گوئیم: وجود، یك وقت مى‌گوئیم: وجود زید. وجود انسان، یك وقت مى‌گوئیم وجود غنم. این حصّه مى‌شود. اینجا هم اشكال پیش نمى‌آید، چون یك مفهوم انتزاعى است و انتزاعیات و در اعتباریات، مسأله‌اى مترتّب نخواهد بود. عقل مى‌تواند انتزاعات زیادى داشته باشد. صحبت در این است كه یك تعین خارجى، به دو لحاظ، لحاظ بشود. این اشكال در اینجا پیش مى‌آید.

 در مسأله مطلق الوجود این مطلق الوجود، عبارت است از تعین خارج، و در اینجا، اشكالى پیش نمى‌آید كه یك مطلق الوجودى هم شامل وجود بارى و هم شامل وجود ممكنات بشود، آن در مرتبه علیت و ممكنات در مرتبه معلولیت و ظلّیت. این مسأله در اینجا نیست و خود مستشكل هم نسبت به این مسأله وارد است. لذا مرحوم آخوند در اینجا، تعبیر به الوجود المطلق آوردند، نگفتند مطلق الوجود. زیرا در مطلق وجود، حفظ تعین خارجى به همه مراتبش است. و اینجا تعددِ واجب لازم نمى‌آید. در مطلق وجود است كه وجود خود را با همه تعینات تطبیق مى‌دهد. آن مطلق الوجود است. الماء. ماء به عنوان مطلق الوجود، خود را با همه تعینات تطبیق مى‌دهد. خود را با لون تطبیق مى‌دهد. خود را با حلاوت و حموضت تطبیق مى‌دهد. و در اینجا مسأله‌اى نیست. چون بحث و مدار بر سر. مطلق الماء است نه الماء المطلق. وقتى كه ماء مطلق شد یعنى مطلق الماء در نظر گرفته شد، نه اینكه مطلق قیدِ براى ماء شود [الماء المطلق‌]، بلكه به عنوان كلّى سِعى همان مَحكى مفهوم مشترك مدار براى بحث قرار گرفت. دیگر مسأله‌اى نیست. ماء خودش را با همه موارد تطبیق مى‌دهد. درباره وجود هم همین حرف را مى‌زنیم، مطلق الوجود عبارت است از: محكى از مفهوم مشتركى كه آن قابل صدق بر كثیرین است، قابل صدق بر إله است به عنوان واجبیت و هم قابل صدق بر تعینات است به عنوان امكان و افاضه و اضافه اشراقیه. این مشكل در اینجا نیست. مشكل در اینجاست كه ما وجود مطلق را كه مختص به ذات بارى است ـ نه مطلق «مطلق الوجود را ـ . با این لحاظ بر این لحاظ، كه ایشان قائل به حفظ مرتبه و قائل به تشكیك هستند و وجود بارى را وجود مطلق مى‌گیرند، نه مطلق الوجود، اگر عین كون در خارج باشد اشكال پیش مى‌آید. پس اگر در جایى ملاحظه كردید كه از وجود مطلق تعبیر به مطلق الوجود است جاى تأمّل دارد. در مطلق الوجود اشكالى لازم نمى‌آید و خود مستشكل به این مطلب آگاهى و اطلاع دارد.

 وجود مطلق به عنوان اینكه مطلق قید براى وجود بشود و از وجود مطلق انتزاع واجب الوجود بشود، ـ یا این وجود مطلق ـ عین كون خارج است؟ ایشان در جواب مى‌گویند: وجود در خارج از كجا آمد؟ مگر نه این است كه آن وجود، از ناحیه وجود مطلق به او افاضه مى‌شود، پس وجود مطلق است كه عین آن تحقّق خارج است.

 مستشكل مى‌گوید: اگر این وجود مطلق عین تحقّق در خارج باشد، لازمه‌اش این است كه تعدّد و تكثر واجب لازم مى‌آید به جهت اینكه وجود عرض با وجود جوهر متفاوت است وجواهر به انواعها و عرض به انواعه. موجب تعدّد واجب خواهند بود. اگروجود مطلق عین كون در خارج نباشد تجرّد از ماهیت به واجبِ مشروط متبدّل خواهد شد. و مطالب آن گذشت.

 صحبت در اینجاست كه چگونه ما مى‌توانیم وجود مطلق را در اینجا مطلق لحاظ كنیم. در عین اینكه عین نفس كون در خارج هم بر او حمل نكنیم؟ آن نكته دقیقى كه در اینجا به نظر مى‌رسید این مطلب است كه: باید حفظ مرتبه احدیت در وجود مطلق، با حفظ مرتبه واحدیت در مطلق الوجود لحاظ بشود. فقط به این وسیله ما مى‌توانیم این شبهه را بر طرف كنیم؛ و به این آقایان بگوئیم همین طور است. وجود واجب الوجود عین نفس كون در اعیان و عین نفس تحقّق در اعیان است، نه جدا. وجود واجب الوجود عین وجود در اعیان است نه اینكه یك مرتبه فاصله بین اینها باشد. ولى صحبت در این است كه آن الوجود المطلق را به چه لحاظى در اینجا لحاظ مى‌كنید. این وصف اطلاقى كه براى وجود در اینجا مى‌آید موجب مى‌شود كه ما قائل به عینیت وجود واجب الوجود با ذات او بشویم. اگر وجود واجب الوجود وجود با ماهیت بود نمى‌توانستیم وجود مطلق را از او انتزاع كنیم. زیرا وجود ذا ماهیه بود و وجود ذا ماهیه وجود مطلق نیست و وقتى كه وجود مطلق نشد پس نفس كون در اعیان نیست. و ما نمى‌توانیم براى رفع شبه نفس كون فى الاعیان را از حیطه بحث خارج كنیم و بگوئیم چه كسى گفته است كه وجود مطلق نفس كون فى الاعیان است، وجود مطلق نفس كون فى الاعیان نیست. نفس كون فى الاعیان مرتبه نازله هستند و جداى از آن وجود مطلقند.

 این انفكاك است. نفس كون فى الاعیان، به معناى عینیت وجودى اوست و منافاتى ندارد كه آن وجود مطلق با حفظ اطلاق خودش، نفس الكون فى الاعیان را اقتضا كند، چرا ما این وجود مطلق را به مطلق الوجود برگردانیم؟ اگر از باب مطلق الوجود بخواهیم تصحیح كنیم اصلا اشكال وارد نمى‌شود. چون مطلق الوجود مثل یك مفهوم مشترك مى‌ماند. این مفهوم مشترك هم قابل صدق بر واجب الوجود و هم قابل صدق بر ممكن الوجود است پس همین طور كه بر واجب الوجود صدق مى‌كند، به سعه اطلاقى خودش بر ممكن الوجود هم صدق مى‌كند.

 اگر بخواهد اشكالى تقریر شود این است كه از یك طرف وجود مطلق جنبه صرافت دارد و اطلاق قید براى اوست، و از طرف دیگر وجود در اعیان جداى از او نیست. نتیجه‌اى كه با این دو مقدّمه، در یك قیاس اقترانى گرفته مى‌شود این خواهد بود كه: وجود واجب الوجود، الوجود المطلق. و كل ما فى الاعیان لیس غیر الوجود مطلق، فعلى هذا وجود واجب الوجود نفس الكون فى الاعیان. این نفسیت كون در اعیان موجب مى‌شود كه با یك مقدمه دیگر كه: الوجود المطلق واجب، و كل ما هو فى الاعیان فهو واجب، فوجود الاكوان فى الاعیان واجب؛ ما را به این نتیجه مى‌رساند كه به اندازه تعدّد كون در اعیان واجب الوجود هم داشته باشیم. اشكال اینجا پیش مى‌آید.

 در اینجا اشكال در این است كه ما وجود را وجود مطلقى بدانیم كه آن وجود مطلق در مرحله صرافت خودش است. اما اگر ما وجود را مطلق الوجود بدانیم از اول اشكال نیست و از بین مى‌رود. چون مطلق وجود به عنوان یك وجود سعى هم بر واجب الوجود و هم بر غیر واجب الوجود صادق است. صحبت در این است كه از یك طرف ما اسم یك وجود را واجب مى‌گذاریم و نمى‌توانیم از صرافت وجود واجب الوجود دست برداریم و از طرف دیگر نمى‌توانیم این وجود در كون را جداى از واجب الوجود بدانیم. پس باید بگوئیم اگر این وجود واجب الوجود همین نفس الكون فى الاعیان است، به تعدد اكوان خارجى واجب الوجود داریم. این اشكال از اینجا پیدا مى‌شود.

 وحلّش این نیست كه ما این را به مطلق الوجود برگردانیم چون مستشكل در وجود مطلق صحبت مى‌كند. حلّش به این است كه نفس وجود مطلق و اطلاق به عنوان قید، نفس الكون فى الاعیان را اقتضاء مى‌كند. منتهى این الوجود المطلق در اینجا منافاتى با مطلق الوجود ندارد. دو اسم دارد. یكى الوجود المطلق جنبه حقیقت اشیاء است كه بین واجب و ممكن فرق نمى‌كند، دیگرى مطلق الوجود جنبه ظهور اشیاء است كه آن هم بین واجب و ممكن فرق نمى‌كند. دو مرحله در اینجا مورد لحاظ قرارگرفته است. مثل اینكه: به زید واسطه علمى كه دارد عالم مى‌گویند، به واسطه جسمى كه دارد داراى خصوصیات مى‌گویند و داراى قد و وزن مخصوصى است و این دو با هم منافات ندارند. علم در زید است، این قد و هیكل هم ظاهرش است. این دو همدیگر را دفع نمى‌كنند. وجود مطلق مربوط به مسأله صرافت وجود است كه اختصاص به وجود واجب الوجود دارد و همان حقیقتى است كه باطن همه ظهورات بدون جنبه ظهور است؛ مطلق الوجود جنبه بساطت وجود است كه مربوط به تعین و عدم تعین مى‌شود اعمّ از تعین و عدم تعین. پس این دو با هم منافاتى ندارند.

 این اشكالى كه در اینجا هست و اتّفاقاً مستشكل دقیق وارد شده است، مى‌گوید: وقتى كه شما وجود واجب الوجود را وجود مطلق و معرّاى از ماهیت مى‌دانید پس باید ملتزم بشوید كه وجود اكوان هم همین وجود واجب الوجود است وجدا نیست.

 یعنى خیلى دقیق اشكال كرده و اتفاقا جوابى كه از این قضیه داده شده است، محل اشكال است. مى‌گوید: من در وجود واجب الوجود صحبت مى‌كنم، نه وجود سعى. وجود سعى عین مفهوم وجود است و مفهوم كلى وجود قابل صدق بر آن است. [مفهوم كلى وجود] هم بر إله و هم بر غیر اله [قابل صدق است‌]. مشكلى در اینجا نیست. مطلق الوجود هم در او اشكالى نیست. در مطلق الوجود، هم وجود مطلق بر إله حمل مى‌شود كه وجود مطلق است. هم بر وجود منبسط. یعنى وجودى كه قابل صدق بر كلّ تعینّات است و لو تعین جنبه لا تعینّى باشد. فرق نمى‌كند. مطلق الوجود یعنى هرچیزى كه بر آن اطلاق وجود بشود. مرتبه اعلا و اشدّش الوجود المطلق است كه نمى‌توانیم از وجود خارجش كنیم. و بگوئیم: الوجود المطلق خارج از مطلق الوجود است. مطلق الوجود مربوط به تعینّات و ممكنات است. پس شما آمدید بین وجود مطلق و بین مطلق الوجود دیوار انداختید، فهذا خلاف الفرض پس مطلق الوجود نشد.

 پس در مطلق الوجود اشكالى لازم نمى‌آید. چون در مطلق الوجود فرض بر این است كه هم بر وجود بالصّرافه و هم بر وجود غیر بالصّرافه و وجود ممكنات اطلاق مى‌شود؛ و هر دو در مرحله هستند. این مربوط به اصطلاح مطلق الوجود.

 در مسأله وجود مطلق است كه اشكال پیش مى‌آید. مطلب مستشكل درست است. ولى خلاف این مطلب، در اینجاست كه ایشان آمده بین وجود مطلق و مطلق الوجود فاصله انداخته است. گفته از یك طرف شكى نداریم كه وجود واجب، مطلق الوجود است؛ یعنى جنبه صرافت دارد و از یك طرف شك نداریم كه وجود ممكنات عین وجود واجب است، و جداى از آن وجود نیست. بنابراین وجود واجب الوجود عین وجود ممكنات است. بنابراین اگر واجب الوجود داراى ماهیت نباشد و نفس وجود تنها و معرّاى از ماهیت باشد، به تعداد ممكنات وجود المطلق داریم. چون عین اوست و به تعداد ماهیات واجب الوجود داریم. این همان خلافى و محالیتى است كه در اینجا لازم مى‌آید.

 جوابى كه داده مى‌شود این است كه شما وجود مطلق را درست تصوّر نكردید، وجود مطلق وجود بالصّرافه‌اى است كه مطلق قید براى اوست، ولى این الوجود المطلقى منافاتى با مطلق الوجود ندارد، و اشكال ندارد كه یك وجودى در مقام ذات خودش اطلاق داشته باشد و حدّ نداشته باشد و همین حد نداشتن مصحّح عینیت با ممكن خواهد بود. و مصحح این است كه پس با اكوان عینیت دارد. منتهى نحوه عینیت آن نحوه ظهور است در خود مقام ذات بدون ظهور و بدون صورت است، این البته جوابى كه براى این بود.

## تطبیق متن

ومنها أن الواجب إن کان نفس کون فى الاعیان واجب اگر عین كون در اعیان است.[[2]](#footnote-2)

 أعنى الوجود المطلق یعنى آن وجود مطلق است كه عین كون در اعیان است. لزم تعدد الواجب در اینجا تعدد واجب لازم مى‌آید. ضرورة أن وجود الجوهر غیر وجود العرض. خوب وجود جوهر با عرض فرق مى‌كند و ما اینقدر وجود جوهر داریم. و اینقدر وجود اعراض داریم. تكثّر واجب لازم داریم. و إن کان هو الکون، اگر وجود مطلق، وجود واجب، كون در اعیان است مع قید التجرد. در عین اینكه این وجود اكوان خارجى، عین وجود واجب است. در این حال وجود واجب مجرّد از ماهیت است.

 لزم ترکب الواجب من الوجود و التجرد مع أنه عدمى. لازمه اش این است كه واجب مركّب از وجود و تجرّد از ماهیت بشود. علاوه بر اینكه، این تركّب از یك امر وجودى و یك امر عدمى است. لازمه‌اش عدمیت و ماهیت لازم مى‌آید. دو محذور است. لایصلح أن یکون جزءاً للواجب. صلاحیت ندارد اینكه جزء براى واجب بشود و این نمى‌تواند جزء باشد زیرا لازمه‌اش تركب است. أو بشرط التجرد. به شرط تجرد. لازمه‌اش این است كه واجب الوجود به مشروط الوجود برگردد. لزم أن لایکون الواجباً واجب لذاته‌. پس این دیگر واجب الوجود لذاته نیست. بلكه واجب مشروط خواهد بود.

 وإن کان غیر الکون فى الأعیان. اگر وجود واجب غیر كون در اعیان است، فإن کان بدون الکون، اگر واجب الوجود بدون وجود است. فمحالٌ. ضرور ة أنه لا یقعل الوجود بدون الکون معقول نیست واجب الوجودى باشد ولى وجود نداشته باشد وإن کان مع الکون، اگر وجود در وجود واجب هست فإما أن یکون الکون داخلًا فیه و هو محال یا این وجود داخل در آن ذات واجب است، این محال است. ضرورة امتناع ترکب الواجب. واجب مركب مى‌شود ذاتا از یك ماهیت و یك وجودى تركب لازم مى‌آید. أو خارجا عنه یا اینكه این كون یا وجود خارج از ذات اوست. وقتى كه خارج باشد وهو المطلوب یعنى در اینجا تعدّد ماهیت و تعدّد ماهیت و وجود در اینجا پیش مى‌آید لأن المعناه زیاده الوجود على ما هو حقیقة الواجب. وجود زائد بر آنچه حقیقت واجب است.

 كه در اینجا باز هم اشكال احتیاج به غیر مطرح است. در اینجا اگر واقعاً خود ماهیت را بخواهیم لحاظ كنیم ـ نفس تصوّر ماهیت ـ احتیاج به غیر را مى‌آورد. و اگر ماهیت واجب را بلا حدّ و لا شكل و بلا لون و بخواهید تصوّر كنید، این تصور، معنایش عدم الماهیت است. عدم ماهیت است. بنابراین اینها نه حقیقت وجود را درست فهمیده‌اند و نه ماهیت را درست فهمیده‌اند. لذا باعث این مسائل شده‌است.

1. ص ١٢٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. تلميذ: پس در ظهورات عين هم نيستند.

استاد: نه نيستند حقيقتش با ظهور تفاوت پيدا مى‌کند. حقيقتش بدون ظهور است. [↑](#footnote-ref-2)